

ودایع الاسرار

بسم الله وله الحمد

رساله ی حاضر نوشته ای از مرحوم استاد فرزانه حاج شیخ عبدالرحیم صاحب الفصول (ره) به نام "ودایع الاسرار" است که ظاهراً به عنوان مقدمه ای بر کتاب "حی بن یقظان" نوشته شده که شخصی به نام آقای محمد باقر ساعدی آن را ترجمه نموده است که به صورت یک دست نویس در اختیار نگارنده است. ولی در نسخه ی چاپی کتاب "حی بن یقظان" اثری از این نوشته به عنوان مقدمه ای بر آن موجود نیست. در عین حال خود نویسنده بزرگوار مرحوم صاحب الفصول اشاره ای به مقدمه بودن آن بر کتاب مذکور دارد. اهمیت نوشته شاید از این نظر در باره آن استاد، منحصر به فرد است که توضیح شرح حالی است که خود وی در باره ی حالات روحی و ترقیات نفسانی خود از طفولیت تا حدوداً بیست و چهار سالگی می دهد که در هیچ نوشته ی دیگر - تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد - دیده نمی شود که حاوی اطلاعات بسیار ارزشمندی برای علاقمندان است.

ضمن در این نوشته، ایشان اشاراتی به نحوه ی به دست آوردن نسخه ی عربی کتاب حی بن یقظان و توصیه ی و تشویق یکی از بزرگان به ایشان برای ترجمه ی آن به فارسی و سرودن "مشرق الانوار" و درجه ی اهمیت مطالب این دو کتاب آنها می کنند.

مترجم محترم زندگینامه ای هم در اول این نوشته در باره ی استاد معزز نوشته که در پاره ای از موارد با آنکه در دست است تفاوت‌هایی دیده می شود.

سعید غفارزاده

اللهم سهل و تمم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و السلام على عباده الذين اصطفى و على ال محمد من الان الى يوم لقائه ورحمة الله

و بعد رساله ی حاضر بنام (ودایع الاسرار) از بهترین و ارزنده ترین آثار عالم ربانی و فاضل صمدانی مولی الانام الحاج شیخ عبدالرحیم صاحب الفصول، قدس سره است که اینجانب بترجمه مقدمه و جوابهای که در پایان آن آورده شده می پردازد و پیش از ترجمه به شرح اجمالی آن بزرگوار اشاره می کند:

معظم له فرزند برومند شیخ عبدالسین و نواده ی عالم بنام شیعه مرحوم شیخ محمد حسین صاحب الفصول است.

خاندان او همگی از رجال علم، در فقه و اصول از نوابغ قرن سیزدهم و چهاردهم هجری بشمارند.

مرحوم صاحب الفصول یعنی مؤلف عالیقدر رساله ی حاضر، در دوّم ربیع الاول سال ۱۲۹۴ هجری در کربلا ی معلّی متولد شد و در آن آستانِ ملایک پاسبان، به تحصیل پرداخت و پیش از پانزده سالگی از اغلب علوم معموله برخوردار گردید و کتابهایی در همان اوان تألیف نمود. از محضر اساتید بزرگ از قبیل شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج ملا اسماعیل بروجردی و آقا میرزا هاشم چهارسوقی اصفهانی و دیگران استفاده کرد و بیش از سی اجازه روایتی و اجتهاد از اعلام آن عصر، دریافت نمود.

معظم له در سال ۱۳۱۰ هجری در سن هفده سالگی از کربلا به اصفهان مسافرت کرد و به تدریس علوم و اقامه جماعت و سایر وظایف شرعی پرداخت و سال ۱۳۲۰ به عراق بازگشت و در نجف اشرف اقامت گزید و به استفاده از اساتید بزرگ پرداخت. پس از ده سال اقامت در سال ۱۳۳۰ بر اثر انقلاب عراق (جنگ جهانی اول) به ایران مهاجرت کرد و به زیارت عتبه عالیّه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و بعد از مراجعت، در تهران متوطن گردید و به تألیف کتب پرداخت و در عین انزوا اساس اخوت بین مسلمین را ایجاد نمود و سال ۱۳۴۵ زیارت بیت الله مشرف شد.

در شام با سفیر ابن سعود ملاقات کرد و پس از انجام مناسک در مکه مکرمه با ابن سعود ملاقات نمود و گفتگوهایی درباره عمران قبور ائمه بقیع علیهم السلام، فیما بین اتفاق افتاد که به دریافت سند بسیار مهم اجازه تعمیر قبور طاهرات ائمه بقیع علیهم السلام موفق گردید.

در سال ۱۳۴۷ بار دیگر به حج بیت الله شتافت و سال بعد بازهم قصد زیارت بیت الله الحرام را نمود ولی در مدینه فسخ عزم نموده و به تهران بازگشت. در سال ۱۳۴۹ بقم مشرف شد و در آنجا مدت سه سال ماندگار شد و به تدریس و اقامه ی نماز جمعه و جماعت پرداخت و سال ۱۳۵۲ به اراک رفت و یک سال در آنجا ساکن شد بعد بعد تهران آمد و تا آخر عمر در تهران اقامت داشت و در سن ۷۴ سالگی در سال ۱۳۶۷ هجری در آنجا رحلت نمود.

آثار او منظوم و منثور به عربی و فارسی است که برخی از آنها به طبع رسیده است. آثار به طبع رسیده ایشان:

۱. منظومه ای در علم درایه موسوم بموجز المقال
۲. منظومه ای در علم رجال
۳. رساله ای در تکالیف شرعی ساکنین اماکن قطبی
۴. رساله ی حکمّ تشریح احکام دین
۵. رساله افضلیت صلوت بر ذکر که با کتاب فوق در یک جلد چاپ شده است.
۶. چهار مقاله بنام دعوت بشر به یگانگی
۷. رساله ای در وجوب عینی نماز جمعه
۸. مشرق الانوار

۹. مجمع الاسرار که با کتاب فوق در یک جلد چاپ شده است

آثاریکه طبع نشده اند عبارتند از:

۱. هدایه العامه در اثبات امامه

۲. منظومه ی بیع فضولی

۳. غنائم التبیان مقدمه ای در تفسیر قرآن

۴. رساله وقف و سایر ابواب فقه

۵. بدر التنجیم در تنظیم تقویم

۶. تقریرات اصولی مازندرانی

۷. تقریرات فلسفی بروجردی

۸. تقریرات خوانساری

۹. کنزالرموز در معارف

۱۰. جامع الشنات در متفرقات

۱۱. بدایع الاحکام در شرح شرایع

۱۱. حی ابن یقظان

رساله ای در اثبات ماورائ طبیعت را به مقتضای مشرب اشراق نموده و ثابت کرده شریعت سرّ طبیعت است. اینک به خواست خدا به ترجمه مقدمه ی کتاب حی بن یقظان موسوم به (ودایع الاسرار) می پردازم.

و انا الحقییر محمد باقر ساعدی ابن العَلَم الحجه الشیخ محمد حسین المقدس

شب شنبه دهم سال ۱۳۹۵ هجری

ودایع الاسرار

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس از آن خدائیکه دل‌های دوستانش را در بند مغناطیس جذبه‌ی خود درآورد و دیدگان آنها را به اخگرهای افاضه خویش درخشان ساخت و دل‌هاشانرا به روشنی هدایت خود نورانی گردانید و انوار معرفت خویش را بر سراپای دل‌های آنها به تلؤلؤ درآورد و آنان را از حوض‌های کرامت خود سیراب گردانید.

سپاس خدائی را که دل دوستانش را به شعله‌های محبتش سوزانید و وجود آنها را در وجود خویش فانی گردانید و از شهود دائمی خود برخوردار ساخت.

سپاس خدائی را که جامه‌های استواری و شخصیت معنوی را بر اندام و اصلان پوشانید و آنها را از آلودگی‌های رنگارنگ ظاهری پاکیزه و مبرا ساخت.

سپاس خداوندی را که سینه‌های عارفان را گشایش داد و آنانرا به آرامش باطنی فرحناک ساخت و دل‌های پرهیزکاران را به درخشش اطمینان، کاملاً منور گردانید.

ستایش پروردگاری را که مسافران راه حقیقت را بر مسند کشف و شهود مستقر گردانید و دیدگان مشتاقان را به نورانیت خورشید وجود خود روشنی خاص بخشید.

سپاس کردگاری را که دل‌های میهمانان بزم الوهیت خود را از اخگرهای وصل خود شعله‌ور گردانید و آنها را گاهی از حدود شهود خود در حیطه قبض درآورد و هنگامی بر اثر جود ذیجودش به سرمنزله بسط رسانید. آری او هرچه بخواه انجام می‌دهد و هرگونه فرمانی که اراده کند صادر می‌کند. او بر همه چیز گواه است.

نیایش خدائی که یکتای بی‌همتاست و یگانه بی‌نیازی است که نزاده و از کسی زائیده نشده و هیچکس انباز او نمی‌باشد.

او محبوب مشتاقانست که جز او دیگری را دوست نمی‌دارند و مطلوب عارفانست که جز او دیگری را نمی‌طلبند و آخرین آرزوی خواهندگان که جز او دیگری را نمی‌خواهند و نهایت مقصد واصلانست که از او انقطاعی ندارند و پشتیبان متوکلانست که جز او پشتیبانی ندارند و مقصود واصلانست که جز او از دیگری توصیف نمی‌کنند. آه سخن که بدینجا رسید، زبانم از گویش باز ماند، ندانستم چه بگویم و اسب راهوار این میدان از جولان باز ایستاد که نتوانستم گام از گام بردارم.

پروردگارا، زبان بندگان ناچیز تو توانائی نیایش از تو را ندارد و عقل آنها کوتاهتر از آنست که مقام ارزنده و بزرگواری تو را دریابند و من چگونه توانم کنه عظمت تو را دریابم و به نیایش از تو پردازم.

تو خود به ثنای از بی مثال پرداخته و ستایش شایان جلالت شأن و کمال سلطنت و بزرگواری توست.

درد بر روان پاک بهترین پیمبران و کاملترین برگزیدگان تو. آن پیمبری که براه روشنی و درستی درآمده و به آئین راستی مبعوث گردیده. پیمبر بزرگواری که منطوقه: *أَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ* را در وصف او نازل کرده ای. بهترین گذشتگان و آیندگان، ایجاد کننده فخر و شرف، حقیقت گوهرهای هستی و سبب ایجاد ماسوی، برگزیده موجودات و خلاصه مکنونات، رهبر راهها و خاتم رسولان با حقیقت و صفا، پیامبر امی عربی آنکه نور چشم هاشم است و مایه فخر قبیله ی قریش. مکه را مقصد است و مدینه را مأمن بطحا را موجب آسایش است و تهامه را وسیله آرامش. حجت خدای احد و ولی پروردگار صمد بنده مؤید و فرستاده مسدد، مصطفای امجد و محمود احمد، دوست خدا ابوالقاسم محمد و بر خاندان نیکوکار و برگزیدگان آبرار او سپید چهرگان با برکت و دوستان پروردگار عزت، حجت‌های استوار خدا بر آفریدگان و کتاب گویای او در میان انس و جان، خوانندگان بحق و گویندگان صدق مطلق، وسیله های بخشش فیض وجود و وسیله های نعمتهای حضرت ذیجود، ذرات خورشید وحدانیت وسایگان جناب صمدانیت، سادات بشر و پیشوایان اثی عشر.

بویژه نخستین و برترین آنها پیشوای بزرگوار سلطان آغاز و انجام ولی خدای علّام قدرت حق و سرچشمه اسرار قدس و جلال و مجمع درخششهای عزت و کمال سیر اسرار و نور انوار نقطه بسمه الله الرحمن الرحیم و حقیقت اول و آخر و ظاهر و باطن و منطوقه و هو بکل شیء علیهم. مظهر عجائب و مظهر غرائب، نقطه دایره مطالب، اسدالله غالب، مولینا علی ابن ابیطالب علیه السلام.

بر آخرین ایشان که غائب آنهاست. پیشوای پاکیزه و پاکیزگان زنده ی پایدار، منتظر نشان خدای اکبر و حجت خدای اظهر صاحب عصر و زمان و خلیفه حضرت کردگار و جهان، سلطان وجود و دارای غیب و شهود بخشنده انواع جود بر موجود، ولی حضرت معبود هادی مهدی موعود پیشوای پایدار ابوالقاسم م ح م د محمود.

و لعنت ابدی و نفرین سرمدی بر دشمنان ایشان، دیوان انس و جان من الان الی یوم لقاء رحمت متّان

و بعد می گوید نیازمند به پروردگار کریم، عبدالرحیم فرزند عبدالحسین، فرزند محمد حسین، فرزند محمد رحیم، که خدا او را به آرزو رساند و مسئولش را بلطف خود برآورد و جامه عفوش را براندام او و نیاکانش بیوشاند و آنها را فضل خود در بهشت جاودانش آرام دهد.

بسیار پیش می آمد که مشکلات اسرار در دلم خلجان داشت و افکار مرا به خود متوجه می کرد آنچنانکه قدرت اظهار آنها را نداشتم، و از سوی دیگر از استتار آنها نگران بودم زیرا عموم مردم تاب تحمل آنها را نداشتند و طاقت شنیدن آنها را در خود احساس نمی کردند و گوش شنوا نداشتند و از راه راست منحرف بودند. بدیهی است هرگاه خدا در آنها

شایستگی می دانست گوش شنوا به آنها می داد و آنان با قابلیت‌هایی که در آنها بود از راه راست منحرف نمی شدند، ما هم بهمین مناسبت از اظهار آنهمه اسرار خودداری کردیم.

فرب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا

چه بسا گوهر دانشی در گنجینه سینه‌ی من پنهانست، که اگر به اظهار آنها به پردازم مردم مرا بت پرست قلمداد خواهند کرد. زیرا فطرت مردم ناتمام است و گوهر آنها خالی از آلودگی نمی باشد. از دلهاشان بهره ور نمی شوند و با دیدگان‌شان حقیقت را نمی نگرند، گوش شنوا ندارند، همچون چارپایان بلکه گمراه تر از آنها‌یند و کاملاً بی خبرانند.

مؤید آن چگونگی وضع خویشان و معاصران تست که کاملاً آثار حقیقت را نادیده گرفته و از راه راست منحرف شده و زندگی دنیا را بر آخرت برتری داده و به زر و سیم دنیا دل بستگی پیدا کرده و به حلال و حرام آن توجهی ندارند و فریفته پیر زال دنیا شده و همان را بجای آخرت برای خود اختیار کرده اند و دین را به دنیا فروخته اند و هواس نفس را خدای خود قرار داده اند و به انجام تبه کاریها پرداخته و از خواسته های شهوانی پیروی کرده اند و بدینوسیله آثار دینی رو به ویرانی گذارده و احکام سید رسولان مندرس گردیده.

آیا با چنین پیش آمدهای دلخراش، این مردم چگونه تاب تحمل اسرار روحانی را خواهند داشت و چگونه شانه زیر بار سنگین معنویات برده و از این نیک بختی ارزنده بهره ور خواهند شد و خود را بدین پایه ی بزرگ نایل خواهند ساخت.

مگر از فرموده خدا خاطر کرده ای که می فرماید: انا عرضنا الامانة علی السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان إنه كان ظلوماً جهولاً.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه ی فال بنام من دیوانه زدند

بدیهی است اسرار حقیقیه و رموز آنها از پرتو خورشیدهای ولایت و شئون ربانی آنها درخشیده و حکمت الهیه چنان اقتضا کرده که اسرار مزبور پوشیده بمانند و از باطن ارباب روحانی به بیرون تراوش نکند، زیرا در صورتیکه در خارج وجود پیدا کند، پنهان نبوده و نمی توان آنها را اسرار نامید.

گذشته از این، خدای تعالی الفاظ متداوله را در برابر معانی ظاهری قرار داده که به توسط ترکیبات حروف الفبائی از آنها اطلاع پیدا می کنیم و اسرار مکنونه که در زیر پرده های رموز الهی قرار گرفته اند، بتوسط الفاظ و ترکیب حروف بدست نمی آیند و ممکن نیست از آنها بدان وسیله استفاده کرد. زیرا الفاظ مزبور با معانی باطنیه معنویه سنخیت ندارند، بلکه باید در صدد تهیه ی الفاظ دیگری برآمد که با آن حقایق ارتباط دارند و از سنخ آنها هستند، تا در نتیجه مناسبت و مجانستی بین کاشف و منکشف بعمل آید. چنانچه همین نوع سنخیت در میان عارف و معروف وجود دارد. برای آنکه تا

لوح دل از کدورات تعینات پاکیزه نگردد و از کثافات تعلقات خالی نباشد قابلیت برای تجلیات انوار پیدا نخواهد کرد و صور مجردات اسرار در آن منعکس نخواهد شد. بلکه با وجود تعلقات و مکدرات هرچه بیشتر، گرفتار تیرگی خواهد شد.

زیر بارند درختان که تعلق دارند ای خوشا سرو که از هر دو جهان آزاد است

قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى

آری اسرار الهی یک دل را شفا می دهد و موجبات راهنمایی مؤمنان را ایجاد می کند، و آنهاییکه لیاقت و سنخیت با اسرار الهی را ندارند کور و کَرند.

و شگفت از افرادیست که خود و دیگران را به بیچارگی افکنند و با مشقت فراوانی به تحصیل لفظی دست زده که بتوانند پرده از وجوه حقایق هدایت نمایند، با آنکه از حقیقت حال کاملاً بی خبر بوده و از احوال رجال اطلاعی نداشته و به حکمت گفتار دسترسی پیدا نکرده و ندانسته که هرچه آموختنی است گفتنی نمی باشد و نه هرچه گفته شود در خور حاضرانست و نه آنچه در خور حاضرانست هنگام ابلاغ آن بدانها فرا رسیده.

در عین حال اینگونه از اسرار خفیه اشرافاتی است که از جانب حضرت پروردگار درخششی پیدا می کند و الهامات ربانیه و عنایات ازلیه و تأییدات ذاتیه ایست که ویژه اولیای خدا و گروه ویژه ای (برگزیده ای) از اهل اقتدا به ارباب صفاست.

بدیهی است خدایتعالی هرکسی را که ویژه رحمت خود قرار دهد او را از این نعمت برخوردار می سازد و وسیله ی بدست آوردن حقیقت فراهم می گرداند و او را به راه راست و درست هدایت می فرماید و او بخشنده و بزرگواری و صاحب فضل عظیمی است.

سپس آن روزگار که دست بدامن وصال شدیم امتداد یافت و آتش حرمان هرچه بیشتر شعله ور گردید، زیرا آغاز این وصل در دوران طفولیت بوده، یعنی آنگاه که دست راست از چپ شناختم و نیروی امتیاز نیک از بد در خود احساس کردم. و دور نیست هرگاه در چنان اوانی این چنان بارقه ای در دل من بجهد، زیرا فضل خدائیش بالاتر از آنکه بحد شمارش درآید. در همان اوقات بود که انقلاب حالی به من دست داد و احوال عجیبه و گفتار بی سابقه به لسان حال و قال من می آید و متمایل به انزوا و اعتزال بودم و با سایر از کودکان مانستی نداشته و بسیاری از اوقات در رؤیایها بحضور ائمه کرام علیهم السلام تشریف می جستیم و کارهای بی سابقه ی دیگری برای ما پیش آمد می کرد که ممکن است پس از این، به منظور اظهار نعمتهای بی کران حق که بما ارزانی شده و سپاسگزاری از مقام مقدس او به پاره ای از آنها اشاره نمایم.

باید اعتراف کرد منشاء احوال مزبور بر اثر مجالست با اهل حال نبود بلکه اصولاً بغیر از اساتیدی علیم که بتلمذ از نزد آنها مفتخر بودم، با کسی ارتباط نداشتیم و هیچیک از آنها هم دم بدینگونه مقالات بر نمی آوردند و مجالست با آنها وسیله ی پیدایش این احوال نمی شد.

آری در روزگار خردسالی و هنگامی که بخواندن کتابهای فارسی و عربی از قبیل جامع التمثیل و مجمع الامثال و برخی از کتابهای اهل حال اشتغال داشتیم و از رویه ی نوآموزان دنبال می کردم در ضمن مطالعه ی آنها بدین نکته می رسیدم که دنیا و اهل آن وفا ندارند و بقاء و دوامی برای آنها نمی باشد. دنیا محل پستی است که سربلندی در آن نمی باشد و تنگنایی است که گشایشی در آن وجود ندارد. دنیا پیر زال حیلہ گریست که همسران خود را بسر درآورده و آنها را به گرداب بلا انداخته و به طوفان تاریکی درآورده.

چه بسیار از افرادی که در صدد سربلندی بودند، به پستی افتاده و موقعیت خود را از دست دادند و چه بسیار شرافتمندانی بودند که بیچاره گردیدند و به بی نوائی گرفتار شدند. دنیا همانند نقشه ایست که به رنگهای مختلف به زر و سیم آراسته شده، و از دل بستگی بدان جز وبال و بدبختی سود دیگری حاصل نگردیده، خود را بنشانه خدم و حشم درآورده، و در حقیقت جز رنج و درد بهره دیگری نداشته. لذتهای ظاهریش چون انگبینی شیرین است و باطن آن در نزد بینایان چون زهر خطرناکی است.

پس از اطلاع از نکوهش دنیا دست تأمل از آستین اندیشه بیرون آورده و در مطالعات خود دقت کامل بعمل آوردم. دانستم آنچه را درباره ی بی وفائی دنیا و اهل آن گفته اند درست و بجاست .

آری دنیا خانه ایست که اطراف آنرا گرفتاری احاطه کرده و بحیلہ گری متصف است و با گوش هوش از زبان خود او شنیدیم که با صدای بلند اقرار می کند و چه بجاست کلامیکه در این مورد به امام علیه الاسلام نسبت داده شده:

انما الدنيا فناءٌ ليسَ لِلدنيا ثُبوتٌ انما الدنيا كَبَيْتٍ نَسَجَتْهُ العنكبوت

و لقد يكفیک منها ايها العاقل قوت و لعمرى عنقريب كلٌّ من فيها يموت

همانا دنیا ناپایدار است و برقراری برای آن نمی باشد و دنیا همانند خانه ایست که عنكبوت و تارتن ترتیب می دهد. ای خردمند چه بسیار شایسته است به اندازه خوراک خود از دنیا بهره ورشوی و بجان خودم سوگند بزودی هرکه در دنیا زیست دارد می میرد.

در این موقع خطاب بخود می گفتم، ای نفس! آنچه پیشینیان به آزمایش دریافتند آزمایش کن و آزمایش گذشتگان برای تو کافی است. اینک خودت را از آنها بشمار آور که روزگار و مردم آنرا در بوته ی آزمایش درآورده اند و آنچنان اوقات جهان بر تو گذشته که بر آنها گذشته و از اقران خود همان را دیده ای که آنها دیده اند. و از گفتار پیشینیان پندگیر و از

مکاشفات آنها نتیجه ای بدست آور و چنان پندار که پنجاه سال یا شصت سال از عمر تو گذشته و به همان گونه گرفتاریها دچار شده ای که آنان دچار شده اند و به همان بدبختیهای رسیده که آنان رسیده اند و در شهودات فرورفته اند.

آنگاه از سرانجام خود خبردار خواهی شد که عمر عزیزت را از دست داده و مجالی برای تو باقی نمانده و نمی توانی دست از آرزوها بشوئی. آه آه آنگاه است که دیگر چاره ای جز خیال، وجود ندارد.

اکنون ای نفس از گفتار و حکایتیهای آنان اندرزگیر زیرا تجربه آنها برای تو کافی است و غنیمتی است که باید تا آخر عمر از آن برخوردار باشی.

پس از توجه به نابودی دنیا بار دیگر به اندیشه فرورفته و کلمات عرفانی را از زیر ذره بین نظر خود گذرانیدم و نیروی اندیشه را در سبب بوجود آوردن آفریدگان بکار بردم و دانستم هرگاه به پندار عوامها اکتفا کنم نقصی در چگونگی خلقت خواهد بود. برای اینکه خیال عوامی مستلزم لغو و عبث بوده و خدای تعالی عاری از هرگونه نقص و عیب است و ناچار در آفرینش موجودات حکمتی بوده و گرنه او به احداث آنها نمی پرداخت. به همین مناسبت صفحات باطنی وحی که خدا به داود پیغمبر(ع) نمود مورد مطالعه قرار دادم. خدا فرمود: کنت کنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف، گنج پنهانی بودم برای آشکاری خود آفریدگان را بوجود آوردم.

باری در این بیان و نظایر آن دقت کافی به عمل آوردم و اسرار مکنونه ای در باطن من به وجود آمد متأسفانه بکسی دسترسی نداشتم که با وی در این خصوص بگفتگو بیردازم و کسی را نیافتم که راهرو پاکی باشد که از چگونگی آن با اطلاع باشد.

تا اینکه روزگرم بدین کیفیت گذشت و سال عمرم به بیست و چهار رسید و در همین اوقات بود که علوم رسمیه و صناعات علمیه را تکمیل می کردم و بمراسم شریعت نبویه و وظایف ملت جعفریه اشتغال می ورزیدم و از خدا می خواستم تا مرا به انجام آن مراسم موفق بدارد و از تبه کاری نگهداری فرماید. پس از گذشت آن زمان و شعله ورشدن آتش دوری و هجران، دست انابه و ابتهال به سوی حضرت خدای متعال دراز کردم و به اموری اشتغال ورزیدم که درخور ارباب سلوک و اصحاب ریاضت و تروک است. درنتیجه از خورشیدهای حقیقت درخشندگی هایی بدست آوردم و فطرت ازلی، اسرار خودش را برای من هویدا ساخت و پروردگار مهربان به حسن عنایت خود بر من تفضل نمود و از افاضات غیبیه برخوردارم فرمود و دلم را از روشنی معرفت و دیده ام را به انوار هدایت روشنی بخشید و آن آتش سوزان را به چشمه های حکمت و عرفان خاموش ساخت و به بسیاری از مکنونات اسرار رهنمونم گردید.

و همان زمان بود که زبانم به سرودن کتاب (مشرق الانوار) گویا گردید. کتاب مزبور اثر پارسی است که بطرز مثنوی سروده شده و حاوی بسیاری از اسرار پوشیده است که دلهای عاشقان شیفته و فریفته آنهاست و مشتاقان برای وصول

بدانها بریانست. کتابی است که آتش عشق را شعله ور می سازد و بارقه ی شیفتگی را به درخشش می آورد. مونس غریب است و مایه آرامش محزون و کئیب، داروی درد فراقست و بهبودی سینه عشاق، هادی طلب به مطلوبست و رهبر حبیب به محبوب. آری کتاب مزبور به عنایت حضرت پروردگار مشرق انوار قدس جلالست و منطق اسرار انس و حال.

در همین اوقات بود که به حکایت حی بن یقظان برخوردیم. حی بن یقظان از استوانه های استوار اهل عرفانست و حکایت او در پیش پیشینیان از اهل عرفان مشهور بود و از پیش آمد او، کمال برخورداری را داشتند. و رساله ی مسطور و مشروح او در آن روزگار در اختیار ارباب حال و سلوک بود.

متأسفانه رساله ارزنده ی او در این روزگار مهجور و از درجه ی اعتبار دور و پوشیده از انظار طالبان راه است و گمان ندارم عرفای متأخر بدان دسترسی پیدا کرده باشند، زیرا تا آنجا که من جستجو کردم کسی را ندیدم که از آن اطلاعی داشته باشد و هرچه کتابهای ارباب سلوک را ورق زدم از آن اثری نیافتم.

آری در کتاب بحرالمعارف ملاعبدالصمد همدانی قدس الله سرّه و اسکنه فی جنان الجنان، موضوعی از شارح رساله ی "حی بن یقظان" نقل کرده و ممکن است جز او دیگری هم از اهل شهود بدان اطلاع پیدا کرده باشد. زیرا عدم وجدان من دلیل بر عدم وجود آن نخواهد بود.^۱

به هر حال بنده حکایت مزبور و ارزنده را در نسخه قدیمی و کهن سالی بدست آوردم و اطمینان دارم دسترسی به کتاب مزبور از عنایات خاصه ربانیه و کرامات ویژه سبحانیه اوست و چنان نبود که تهیه آن اتفاقی باشد. بلکه از افاضات اشراقیه حضرت پروردگار است و بر من لازمست از همه ی نعمتهای او سپاسگذار باشم و آنچنان او را بستایم که در خور جلال و عظمت او باشد.

از آن پس که به حکایت مزبور دست یافتم، اسرار پوشیده ی بسیاری در آن دیدم که دردهای زیادی را بوسیله ی آن می توان بهبودی داد و نهانیهای زیادی به توسط آن کشف خواهد شد و سختیهای فراوانی را بواسطه آن می توان هموار کرد و سینه را از خستگی بار نادانی و تنگنایی می توان نجات بخشید و بارهای طاقت فرسا را ممکن است به آسانی تحمل کرد.

در نتیجه تصمیم گرفتم رساله ی مزبور را درضمن این کتاب بیاورم و این مختصر را به نگارش آن زینت دهم و به پیشگاه ارباب عرفان تقدیم بدارم، ممکن است سودمند به حال آنها باشد و در نزد اولیای حق تلقی بقبول شود و از خدای

^۱-ابوعلی سینا رساله ی حی بن یقظان را در رساله اسرار حکمت مشرقیه شرح کرده و در مصر چاپ شده و همان رساله را ابو جعفر بن طفیل اندلسی خلاصه نمود و ابسال (در قضیه سلمان و ابسال که مؤلف در آخرین رساله آورده) در جزیره با حی بن یقظان ملاقات کرده و جامی قصه ی مزبور را به طرز زیبایی به نظم در آورده است.

بزرگ آرزومندم کوشش مرا برای خود^۲ خالی از هرگونه شائبه ای قرار دهد زیرا او نزدیک است و درخواست سائلان را می پذیرد.

اینک خواننده محترم و کسیکه با نظر دقت و نورانیتی را که از عقل و خردمندی بدست آورده، بدین کتاب که بنام (ودایع الاسرار) موسوم شده و از بدایع آثار برخوردار است، باید اطمینان داشته باشد اثر مزبور در ردیف آثار و اسرار مشکله ایست که کمتر ممکن است از حقایق آنها پرده برداری کرد و به سادگی نمی توان از چهره ی آن نقاب برگرفت و الفاظ و عبارات در آنها مدخلیتی ندارند و مجالی برای آنها نمی باشد و جز با رموز و اشارات راه دیگری برای پی بردن بدانها وجود ندارد.

برای اینکه حداکثر آنها بیرون از حواس ظاهری است و دورتر آن است که فهم بیشتر از مردم بدانها دسترسی پیدا کند و آنها که اهل شهود و عیانند تنها بحقیقت آن اسرار نائل می گردند و روی همین زمینه کتاب و بیان قادر به اظهار آنها خواهند بود، و ما آنها را که اهل این گونه اسرارند بر اثر مصالحی که در نظر داشتیم به ذکر آنها پرداختیم. به همین مناسبت جای آن نیست که بر ما ایراد کنند، چنانکه بر دیگران ایراد کردند که چرا خود را به زحمت انداخته و حقایق را در دست من درآورد و من تا آنجا که بتوانم کاملاً از چهره ی آن پرده برداری نخواهم کرد و در پوشیدگی آن خواهم کوشید.

و یقین دارم اینگونه سخنان متوجه به خواص از اهل حالست و گفتار اهل شهر است با همشهریان خود و با اینکه از مراد و مقصد باخبر است، و با اینکه از زبان و لغتش اطلاع دارد و با اینکه از رموز کنایه و اشاره استفاده می برد.

بنابراین کسیکه از این زبان اطلاعی ندارد و حقیقت آنرا درک نمی کند نمی تواند بر مردم آن دیار و آنها که از واقعیت آن خبر دارند اعتراض کند. مردم از قبول و انکار آن بزند زیرا چنین بی خبری هرگاه آنرا تصدیق کند، تصدیق بلا تصور است و اگر انکار کند انکاری بیرون از دقت و تدبر بود.

اینک با صدای بلند به حاضر و غائب می گویم، خیال نکنید این کتاب را بدان جهت تدوین کرده ام تا حقایق آنرا با الفاظ و عبارات تشریح کنم، بلکه در این کتاب از دورترین مجازات استفاده می نمایم و به رموز و اشارات می پردازم.

باید اعتراف کرد با چنان تصمیمی که دارم هرکسی به مجرد مطالعه به حقیقت مراد آن نمی رسد، برای اینکه ضد و نقیض در آن بسیار بکار رفته، مثلاً ممکن است واحد گویم و مرادم اثنین باشد و یا اثنین گویم و منظورم واحد باشد و یا سخن از سایه گویم و مرادم خورشید باشد و قرینه ای هم برای غرض خود نیاورم. زیرا خود از قرینه بی نیازم و اهل آنهم می فهمند و مستغنی از توضیح اند و روی سخن ما با آنهاست که از اینگونه حقایق باخبرند. بنابراین کتاب ما حجت و سندی برای کسی نخواهد بود. اینک تو خواننده، هرگاه از آنها باشی که روی سخن ما با آنهاست از ما بتو درودباد و

توصیه می‌کنم تا حفظ مراتب کنی و اسرار را در میان مردم انتشار ندهی و اگر از فهم آن عاجزی بهتر آنستکه آنرا به حال خود گذاری و خیال خودت را از آن راحت بسازی و به چیزی بپردازی که سودمند به حال تست تا خدا تو را بیامرزد و به راه راست هدایت فرماید.

زیرا آنها که دلشان در تنگنا قرار گرفته از متشابهات استفاده می‌کنند و آنرا وسیله‌ی آشوبگری و دلیل بر تأویل حقایق قرار می‌دهند. آری به اندازه‌ای در این راه می‌کوشند که می‌بینم در آن فرو رفته و بجاده‌های خطرناک دچار شده و همواره دم از انکار می‌زنند و به خود فروشی می‌گیرند و سخنان نابجا می‌گویند و اظهارات ناستوده می‌کنند.

آری اینها همان مردم خودخواه و سرکش اند و خدا یاور و رهبر و پشتیبان منست و مرا از تبه کاری آنها نگهداری می‌کند و به او پناهنده‌ام و از او می‌خواهم تا از دیدگان ما پرده شبه‌ناکی را بردارد و دل‌های ما را از آلودگیها و مجادله‌های نابجا پاکیزه بسازد و ما را از خطا کاری و سرکشی در امان خود قرار دهد. زیرا او به بندگان خود مهربانست.

خوابهای مؤلف

اکنون که مقدمه کتاب حی بن یقظان به پایان رسید بنا به وعده‌ای که دادیم خوابهایی را که مؤلف قدس سره در پایان این کتاب ایراد کرده ترجمه می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم ما را هم از حقایق عالیه خود برخوردار گرداند بمنه و کرمه.

۱- از جمله خوابهاییکه پیش از بلوغ یا پس از بلوغ در کربلا دیده‌ام شبی در رؤیا دیدم عازم زیارت مرقد مقدس سیدالشهداء هستم. به مجردیکه وارد (رواق) آستانه شدم دیدم مانند آنکه وضع بنا بصورت تازه‌ای درآمده که پیش از این حرم مطهر را بدان کیفیت ندیده بودم. از این پیش آمد بسیار متعجب شدم زیرا وضع حرم را در اول شب به طرز قدیم دیده بودم. با خود گفتم تغییر بنا در فاصله‌ی اندکی محال است و سببی نداشته که اعجازی بوجود آید و بنای حرم بدین صورت تغییر کند و ناچار باید خود را در عالمی غیر از این عالم مشاهده کنم و این اندیشه در خاطر من سخت راسخ شد، بطوریکه شکی در درستی آن اندیشه به دل من راه پیدا نکرد. در نتیجه بهجت و سرور و فرحناکی بی اندازه‌ای در خود احساس کردم با خود گفتم از این حالتی که برای تو پیش آمده کمال استفاده و بهره‌بری را بنما زیرا این وضع و حال پایدار نخواهد ماند و بزودی از دست تو گرفته می‌شود.

سپس وارد حرم مبارک شدم، وضع حرم را نیز بحال تازه و بی سابقه مشاهده کردم و دیدم دو گوشه‌ای که در پائین پای مبارک و بر فراز مرقد مبارک حضرت علی بن الحسین علی اکبر علیهماالسلام قرار داشته در بالاسر مبارکست و حضرت سیدالشهداء علیه السلام در آن زاویه تشریف فرماست و پشت مبارک مماس با یکی از دو زاویه و طرف راستش متمایل بگوشه دیگر است و حضرت جبرائیل امین وحی خدای جلیل در طرف چپ آن حضرت ایستاده و در برابر آن حضرت سینی و کاسه و بشقابی که در آنست گذارده شده و در میان آن کاسه، شورها یا مانند آن گذاشته شده است. با خود گفتم بدیهی است غذائی است که جبرئیل از بهشت به حضور مبارک تقدیم داشته. با فرحناکی هرچه تمامتر که می‌خواستم

کمال بهره بری را از فرصتی که دست داده بنمایم به حضور مبارک شرفیاب شدم و عرض سلام کردم و در نهایت فروتنی و بیچارگی حضور مبارک ایستادم. حضرت سیدالشهداء دست بسوی بشقاب برده به اندازه ی دو قاشق از آن میل فرموده سپس به من امر فرمود بنشینم و از آن غذا بخورم. حسب الامر نشستم و قاشقی بدست گرفتم تا از آن غذا بخورم مانند اینکه بشقاب به دور بیاید و از همان محلیکه امام تناول کرده بوده بخوردن مشغول شدم. بمجردیکه قاشق را بطرف دهان بردم بخاطرم رسید که قاشق به آب دهان مبارک آمیخته شده، فرحناکی زیادتری برای من دست داد. با کمال شگفتی خطاب به خود گفتم ای عبدالرحیم تو کجا و این مقام ارزنده کجا و این موقعیت مهم. آری این مقام و موقعیت بر اثر تفضلّ خداست که به هرکه بخواهد عنایت می فرماید.

سپس به عرض مبارک رسانیدم سخنی بمن بیاموزید هرچند آنچه را فرا می دهید بسم الله الرحمن الرحیم باشد تا بدانوسیله درهای همه دانشها بروی من گشاده شود. امام هم تقاضای مرا پذیرفت و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم به پیروی از آنحضرت آیه شریفه را تلاوت کردم و الحمد لله رب العالمین علی جمیع نعمه و الاثنة و الصلوة علی نبیه محمد و آله.

پس از این رؤیا امور عجیبه و آثار غریبه ای برای من اتفاق افتاد بطوریکه با یادآوری از همه ی آنها گفتار ما بطول می انجامد و گذشته از این داعی بر ذکر آنها نیست. در عین حال هرگاه دقتی به عمل بیاوری به برخی عنایاتی که به ما شده است توجه خواهی کرد و ممکن است پاره ای از آنها برای تو اتفاق بیفتد.

۲- تشریف به حضور حضرت حجة(ع)

از جمله خوابهاییکه در همان اوقات یا اندکی پس از آن مشاهده کردم، شبی در خواب دیدم حضرت امام منتظر عجل الله تعالی فرجه ظهور کرده و اصحاب خود را برای خاموش کردن آتش فساد دستور می دهد و خود در طرف راست معرکه ایستاده. بحضور مبارک شرفیاب شدم و عرض سلام کردم و در برابرش توقف کردم. امام بنظر مرحمت مرا مورد توجه قرارداد و شمشیر برهنه ایکه در دست داشت به من عنایت کرد و دستور جهاد صادر کرد. به جانب میدان رفته و به جنگ پرداختم عده ای که گویا از آنها سپهسالارشان هم بود بدست من کشته شدند تا به اندازه ای که پنداشتم جنگ به دست من فتح شد. سپس بحضور مبارک بازگشته و خودم را به قدمهای مبارک انداختم و دامنش را گرفتم می بوسیدم و زاری می کردم. امام به من فرمود بر اثر اینکه دست به دامن شدی به آرزوی خود رسیدی.

۳- تشریف به حضور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

در کربلای مشرقه نزدیک به همان اوان در رؤیا دیدم گویا عازم زیارت امامین همامین کاظمین علیهماالسلام هستیم. موقعیکه وارد صحن مطهر شدم، بلافاصله قصد تشریف به حرم مطهر کردم و با همان جامه های سفر کفشهایم را در کنار ایوان درآورده وارد ایوان شدم سپس بخود آمده گفتم هرچند زیارت مرقد مبارک با جامه سفری بیرون از حُسن نیست،

در عین حال دور از ادبست. بهتر آنست که باز گردم و تجدید وضو کنم، سپس با طهارت بعتبه شریفه داخل گردم. به همین مناسبت عازم محل وسیعی شدم که در گوشه ای از صحن قرار گرفته بود و در آنجا حوض وسیعی بود که از آب صاف و زلالی پر بود. بمجربیکه به طرف آن حوض دوان شدم، کسی گفت هم اکنون امام عصر علیه السلام فرجه وارد حوض شد. به سرعت به جانب حوض روان شدم. خودم را در میان حوض مشاهده کرده و اطراف حوض عده ای از بستگان خودم را مشاهده کردم. در آن حال به جانب آن حضرت متوجه شدم. حضرتش را نوری دیده که اصولاً جسم عنصری نداشت و نور آن حضرت حد وسط میان نور خورشید و ماه بود، بلکه در رنگ و درخشندگی برتر از آنها بود. با خود گفتم هرگاه آن حضرت با چنین درخششی که دارد برابر خورشید قرار بگیرد سایه ای نخواهد داشت بلکه نور وجود مبارکش نور خورشید را تحت الشعاع قرار خواهد داد.

در آن هنگام که سرگرم چنین اندیشه ای بودم دیدم آنحضرت از حوض بیرون رفت. هنوز از حوض خارج نشده بودم انگشتی های زیادی از انواع گوهرهای گرانبها که از آنحضرت بود در آن حوض مشاهده کردم. به امر آن حضرت یا بشاهد حال، به جمع آوری آنها پرداختم و آنها را به انگشتان خود می کردم چنانچه همه انگشتانم از آن انگشتیها پر شد و از حوض بیرون آمدم.

پس از آن در ملاقاتی که از پدرم به عمل آوردم از رؤیائی که اتفاق افتاده بود به وی اطلاع دادم، پدرم گفت مژده باد ترا که بمقام نورانیت امام^ع نایل گردیدی.

آری چنان بود که پدرم اظهار داشت و او افزود به یقین آنچه را دیده ای حق و صدق است. گفتم آری و من شایسته تر به این امینانم زیرا خود دیدم و شما شنیدید، بدیهی است شنیدن کی بود مانند دیدن.

۴- در واقعه طف:

در کربلای مشرفه که خوب به خاطر ندارم و ممکن است پس از مدتی که از رؤیای مزبور گذشته بود در خواب واقعه طف یعنی شهادت حضرت سیدالشهداء را مشاهده کردم که خود در محلی بیرون از واقعه و معرکه ای جدال ایستاده و عده ای از بستگانم گرد من اجتماع کرده اند. در این هنگام مردی پیش ما آمد و گفت حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد. از شنیدن این سخن بی نهایت حال من تغییر کرد. به اطرافیانم گفتم آیا درست است شما در اینجا ایستاده باشید و فرزند فاطمه علیها السلام شهید شود. بلافاصله از آنها دور شده و بجانب خیمه ای رفتم که شمشیرهای برهنه بسیاری در آن گذارده شده بود. تصمیم گرفتم شمشیر تیز و برآنی از آنها انتخاب کنم، در این حال بخاطرم رسید هرگاه برای تهیه شمشیر بنده ای سرگرم شوم ممکن است کار جنگ خاتمه پیدا کند. به همین مناسبت شمشیری را بدست گرفته با سرعت بجانب میدان رهسپار شدم. دیدم همانطور که آن مرد اطلاع داده بود، حضرت سیدالشهداء شهید شده و شمر در میان میدان است با او بجنگ پرداختم. طولی نکشید شمشیری به گردنش زدم و سرش جدا شده بزمین افتاد سپس با

دست چپ چند تار موی سر او را که مانند سرکلان بود گرفتم و با دست راست شمشیر را مانند عصائی تکیه گاه قرار داده از میدان بیرون رفتم و بخاطر ندارم پس از آن چه عملی از من سرزد.

۵ - مناظره با یهودی

اوقاتی که در اصفهان اقامت داشتم در خواب دیدم گویا در محلی هستم مانند حمام و برخی از دوستان هم حضور دارند و در صفه ی نزدیک ما مرد یهودی است که سیمای او شباهت زیادی به کشیشان دارد و خود را به هیئت آنها آراسته و ریش سفیدی صورت او پوشانیده و سرش برهنه است.

یکی از دوستان مسئله ای که به گمانم در معارف بود سؤال کرد، یهودی پاسخ مرا انکار نمود یا اثر انکار را از خود ظاهر نمود. هنگامیکه بوی انکار را از او استشمام نمودم، به وی پرخاش کردم. در این حال خود را برفراز منبر بلند پایه ای دیده یا منبر بلند پایه ای را بنظر آورده و بر بالای آن رفتم با او به تندی سخن گفته و افزودم ای خلیفه اگر بایی از علومم را بر تو بگشایم خواهی فهمید برتر از (انبیاء بنی اسرائیل) با ذکر این جمله نظرم به حدیث نبوی مشهور نبود بلکه الفاضلی که مطابق با حدیث مشهور است به زبانم جاری شد و الفاظ مزبور را به منظور اینکه سوء ادب نشود در اینجا ایراد نکردم. زیرا بیداری غیر خوابست و به یقین می دانیم مراد از علماء در حدیث نبوی ائمه طاهرین است و آنان از پیمبران بنی اسرائیل بلکه از همه پیمبران به استثنای رسول اکرم برتر و بالاترند و مرتبه و گفتار بسیاری درباره ی حدیث مزبور نقل شده که در حال حاضر جای بحث آنها نمی باشد.

به هر حال آنچه از من به ظهور رسید نزد اهلش معلوم است و لفظ خلیفه از کلمات مصطلح یهودیان است بلکه ویژه دانشمندان نصاری بوده و مطلعان از تعبیر نکات این واقعه توجه کامل خواهند داشت و بالاخره یک واقعه بود که در رؤیا مشاهده شد.

۶- جسد مبارک امام ع

سال ۱۳۱۵ هجری که در اصفهان بودم و به تدریس معارف اشتغال داشتم و کتاب "غنائم التبیان" در تفسیر قرآن را می نوشتم، حالات عجیبه و واردات غریبه، که فعلا مجالی برای ذکر آنها نیست، برای من اتفاق می افتاد.

از جمله شبی در رؤیا دیدم گویا در باغ هستم و در زاویه آن حجره ایست و در آن جسد مبارک یکی از ائمه که گویا جسد امام محمد باقر یا امام صادق یا امام کاظم یا امام جواد علیهم السلام باشد گذارده شده، خودم را در آن حجره مشاهده کرده کنار امام نشسته و سر شریف امام را در روی دامانم گذاردم و گیسوان فریبای آن حضرت که نزدیک سفیدی است جلب توجهم نمود و امام دست مبارکش را بر پشت من قرار داده و علاقه ی خاصی در خود احساس می کردم و از این موضوع سخت در شگفت بودم و متذکر شدم که امام زنده و مرده ندارد و همواره فیض او شامل احوال همگانست، ویژه عنایاتی که در آنحال نسبت به من داشت.

طولی نکشید خود من جسد مبارک را برای تغسیل به وسط باغ بردم و چنان احساس می کردم که خود آن آقا در حرکت است تا به وسط باغ و کنار حوضی که از غیب برای تغسیل جسد مبارک آماده شده بود قرار دادم و به لوازم تغسیل پرداختم و چنان معلوم بود که خود امام به تغسیل خویش می پردازد، در این موقع عده ای از مردم را دیدم که اطراف یکی از اهل علم را که (او را) می شناختم گرفته به طرف ما می آیند تا اقامه عزا کنند و برخلاف انتظار هیچیک از آنها توجهی به جسد امام^ع ننمودند و با خود گفتم شگفت است این مردم به جسد مبارک توجهی ندارند و به محلی که منتسب به اوست حرکت می کنند و اطراف کسی را گرفته اند که ادعای نیابت او را دارد. آری این پیش آمد بلای عظیمی است.

۷- نی های سلطنت ، غسل خلت.

شبی در اصفهان در رؤیا دیدم گویا در دامنه ای که نی های بسیاری در آنجا روئیده بود وارد شدم. کسی به من گفت از خواص و آثار این نی ها آنستکه هرگاه کسی یکی را بکند، سلطنت عظیمی در دنیا در اختیار او در می آید و هرکه در دنیا مقام سلطنت نایل آمده یکی از این نی ها را در اختیار گرفته است و اگر از این نی ها بهره ور نگردیده از سلطنت بی نصیب مانده. برای گرفتن نی سرعت کردم مبادا را مانعی پیش آمد کند. در این حال با خود گفتم اگر سلطنت مقدر برای من باشد، جن و انس نمی توانند مرا از آن ممانعت نمایند و اگر مقدر نباشد نمی توانم نی بدست آورم و کمک اهل دنیا هم نتیجه ای ندارد. بنابراین شتاب چه معنائی خواهد داشت. با آرامی به نیزار رسیده، نی را کنده، از آن محل بالا آمدم. در آنجا حوض پرآبی را دیدم که از آب زلال پر شده، به من گفتند این حوض خلت است، هرکه در آن غسل کرد از نعمت خلت برخوردار خواهد شد. ابراهیم خلیل در آن غسل کرده به مقام خلت رسیده در آن حوض رفته غسل کردم، پس از فراغ از غسل، گفتم شایسته بود نخست غسل توبه می کردم، سپس خلت، به همین مناسبت به نیت غسل توبه و غسل خلت دوباره غسل کردم.

۸- خواب عاشق.

آنگاه که در اصفهان مشغول مراقبه و متوجه به احوال خود بودم و نمی خوابیدم مگر آنگاه که خواب بر من غلبه می کرد و هرگاه می خوابیدم به مقتضای جوانی زیاد می خوابیدم تا به حدیکه از وظایف سحری باز می ماندم. در یکی از شبها که خوابیده بودم در رؤیا شخص جلیل القدر و بزرگ مقامی را مشاهده کردم که بجانب من می آمد و این کلمات را می خواند: لا حول ولا قوة الا بالله، عجباً للمستمع کیف ینام (هیچ حول وقوه ای نیست مگر که از آن خداست، عجیب است که آنکه این را می شنود چگونه می خوابد) کلمات او بصورت شعر موزونی بگوش می رسید. از خواب با بدن لرزادن برخاسته و گفتار او را بصورت شعر مکرر می کردم و خواب از سرم پرید و آن حالت بر طرف شد و اکنون هرچه می خوانم شباهت شعری ندارد و با هیچ یک از بحور عروضی موافقت نمی کند.

بحمد الله و المنه تا بدینجا مقدمه کتاب (ودایع الاسرار)

به انضمام ترجمه هشت خواب در شب شنبه ذیحجه

سال ۱۳۹۵ هجری در جوار روضه رضویه علی

صاحبها آلف الثناء و التحیه خاتمه پیدا کرد

و انا الحقیر محمد باقر ساعدی